

اینگلیش

Leigh Melinda

مترجم و نویسنده کتابهای انگلیسی و فارسی

تلفن: ۰۲۱-۷۷۷۷۷۷۷۷

978-600-185-344-2

Her Last Goodbye, 2017

مترجم و نویسنده

تلفن: ۰۲۱-۷۷۷۷۷۷۷۷

مترجم و نویسنده

مورگان دین

آخرین وداع

نویسنده: ملیندا لی

مترجم: نشاط رحمانی نژاد



کتابسرای نندیس

فصل اول

قبر کردن کار سختی بود.

در حالی که مرد یک کپه خاک را از چاله‌ای که به بلندای زانو ارتفاع داشت بیرون می‌ریخت، نور ماه روی بیلش درخشید. با وجود سرمای شب‌های ماه اکتبر، عرق درون چشمان مرد چکید. مکث کرد و پیشانی‌اش را با یکی از آستین‌هایش پاک کرد. با یک چرخش شانه‌هایش، بیل را مثل یک نیزه درون زمین فروکرد و گذاشت همان‌طور سیخ آنجا بماند تا او بلوز پشمی‌اش را از تن دریاورد و آن را بیرون از چاله‌ای که کنده بود پرت کند.

بادی که به سینه برهنه‌اش وزید پوستش را خنک کرد. بوی دود چوب هوا را پر کرد. برگ‌های خشک که مثل قالیچه‌ای زمین را پوشانده بود، به حرکت درآمد و باد نیمی از برگ‌های خشک درختان را با خود برد.

به دسته‌ی بیل تکیه داد و صورتش را به سمت آسمان گرفت. بالای سر درختان ماه می‌درخشید، آن قدر در آسمان پایین بود که حس می‌کرد می‌تواند دستش را بلند کند و آن را بگیرد. یک دستش را بلند کرد و آن حالتی که گرفته بود این توهم را به وجود آورد که انگار ماه را کف دستش نگه داشته بود. توهم قدرت.

با وجود شکستی که او به معنی واقعی کلمه داشت دفنش می‌کرد، انرژی در وجودش جوشید. مثل همیشه مراقب بود چه کار می‌کرد.

هیچ کس نمی‌فهمید.

هیچ کس مانعش نمی‌شد.

هیچ محدودیتی برای کارهایی که می‌توانست انجام بدهد وجود نداشت.